

# شکل دیزاین

فرانک کیمر

ترجمه راضیه خشنود

شکل دیزاین

فرانک کیمر

ترجمه راضیه خشنود

ویرایش امیر مولایی

تصویرسازی فرانک کیمر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی واژه پرداز اندیشه

چاپ نخست ۱۳۹۹. شمارگان ۵۰۰ نسخه

نشرمشکی . تهران

www.meshkipublication.com

info@meshkipublication.com

@meshkipublication



همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

تکثیر یا تولید همه یا بخشی از کتاب به هر صورت

(انتشار الکترونیکی، چاپ، فتوکپی، تصویر، صوت)

بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.



دیزاین مشکی / ۱۴

سرشناسه: شیمر، فرانک

Chimero, Frank

عنوان و نام پدیدآور: شکل دیزاین / فرانک کیمر؛ ترجمه راضیه خشنود.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشکی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ص، مصور (رنگی).

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۹-۲۸-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: *The shape of design*, 2012.

موضوع: طراحی

موضوع: Design

شناسه افزوده: خشنود، راضیه، ۱۳۵۶-، مترجم

رده بندی کنگره: NK151۰

رده بندی دیویی: ۷۴۵/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۶۴۹۶

## فهرست

۱۱ | پیش‌گفتار

۱۵ | مقدمه

### ۱ | آواز

۲۱ | فصل یک: چطور و چرا

۳۱ | فصل دو: پیشه و زیبایی

۳۹ | فصل سه: بداهه و محدودیت‌ها

۴۹ | فصل چهار: فرم و شعبده

### ۲ | فضاهاى میانی

۶۳ | فصل پنج: تخیل و پل‌ها

۷۱ | فصل شش: زمینه و واکنش

### ۳ | افتتاحیه

۸۱ | فصل هفت: داستان‌ها و خلأها

۹۱ | فصل هشت: چارچوب و آداب

۱۰۱ | فصل نه: لذت و میزبانی

۱۰۹ | فصل ده: هدایا و هدیه دادن

۱۲۳ | یادداشت‌های مترجم

۱۲۵ | نام‌نامه

---

برای همه آنها که در راهند...

---

---

## پیش‌گفتار

---

### لیزدانزیکو

---

آشنایی من و فرانک کیمرو از دلبستگی مشترک به موسیقی جَز شروع شد، ولی نه فقط با ردوبدل کردن آهنگ. ما فرم جز را سرمشق قرار دادیم. او در وبلاگش چیزی می‌نوشت و من پاسخ می‌دادم. من یکی از ایده‌های خام او را بداهه‌پردازی می‌کردم و او یکی از نوشته‌های وبلاگ مرا تکرار می‌کرد. شبیه روش صدا زدن و پاسخ دادن، تا شکل گرفتن رابطهٔ دوستی.

به موازات هم می‌نوشتیم بی‌آنکه هم‌دیگر را دیده یا رودررو با هم حرف زده باشیم – مانند خیلی از روابط انسانی: ما هرگز کسانی را که دورادور ستایش می‌کنیم از نزدیک نمی‌بینیم. داستان‌های‌شان را می‌خوانیم، ویدیوهای‌شان را می‌بینیم و آثارشان را بررسی می‌کنیم. فواصل میانی را خودمان می‌سازیم. ما بداهه‌سازی می‌کنیم. داستان‌های فرانک می‌شوند داستان‌های من، داستان‌های ما. این کتاب از یک لحاظ ساختن چیزها با داستان‌هاست و استفاده از آنها برای بهتر زیستن. یک روز، ایمیلی از فرانک دریافت کردم که در آن خودش را معرفی کرده بود:

می‌دانی من عاشق کدام جنبهٔ جَز و بداهه‌نوازی هستم؟ کل این موسیقی فرایند است، از صفر تا صد. ذاتش فرایند است، هیچ دو اجرایی عین هم نیستند و برای بهره بردن واقعی از آن باید اجرای زنده را ببینی تا شاهد

پیشرفتش باشی. همهٔ باشگاه‌های جَز یا کم‌دی‌های بداهه، معبدی برای فرایند تولیداند. کارخانه‌ای که هنرش مونتاز است نه تولید. جَز بیشتر فعل است تا اسم. من در دنیایی مملو از حس سکون می‌خواهم برای نجات خودم فعلی پیدا کنم و با تمام توان به آن بچسبم.

من و فرانک کم‌کم در مکالمه‌های مان میان سیستم‌های هم‌جوار در دنیا و فرایند دیزاینِ خودمان تمایز ایجاد کردیم. جَز ابزار، هنر، پیتزا، هر اسمی که بگویی، فرانک کمک می‌کند که شکل ناپایداری را به چیزی فعال‌تر بدل کنی - به یک فعل! رمزگشایی و دیزاین این سیستم‌ها کار دشواری است. اگر خوب انجام شود، به چیزی می‌رسی که فرانک در این کتاب آن را «راه سخت و طولانی و احمقانه» می‌نامد: فاصلهٔ میان کارآیی و تلاشی مضاعف که وامی دارد چیزها را با افتخار و عشق بسازیم. فرایندهای ما متنوع هستند، ولی فرانک برای مسلح کردن خود با سپر پولادین سماجت، ابزار مناسب را در اختیار ما قرار می‌دهد.

از این منظر، این کتاب شبیه ابزاری است که همه آن را دیده‌ایم: سیستم برزگره‌های بین ایالتی آمریکا. امروزه به نظر ما بدیهی می‌آید، ولی این سیستم شماره‌گذاری روزی باید دیزاین می‌شد. وقتی تیرک‌های تلفن در امتداد جاده‌های خاکی نصب شدند، از ادوین دبلیو. جیمز کارمند ادارهٔ حمل‌ونقل عمومی و گروهش خواستند تا سیستمی قابل گسترش‌تر دیزاین کنند، چون جاده‌ها در دههٔ ۱۹۲۰ در حال گسترش بودند. جیمز و گروهش چیزی را دیزاین کردند که امروزه آن را با نام سیستم شماره‌گذاری بین ایالتی می‌شناسیم. قبل از آن مردم برای تعیین مسیر به نشانه‌های رنگی اعتماد می‌کردند: نوارهای رنگی روی تیرهای مخابرات در حاشیهٔ بزرگراه‌ها، که هر رنگ نشانهٔ یک جادهٔ خاکی بود. با گسترش جاده‌های خاکی، تعداد نوارهای رنگی زیاد شد و تیرها گاهی از پایین تا ارتفاع پنج متری رنگ می‌شدند و تلاش برای تشخیص رنگ‌ها خطرآفرین شد.

جیمز این سیستم را تغییر داد. به این نتیجه رسید که رانندگان باید بتوانند هر وقت به یک تقاطع می‌رسند، درجا بفهمند کجا هستند. بزرگراه‌های شمال/جنوب با اعداد فرد و شرق/غرب با اعداد زوج شماره‌گذاری شدند و اعداد هر چه به سمت شرق و شمال بروی بزرگتر می‌شدند. این سیستم برای گسترش یافتن دیزاین شد، با پیش‌بینی مشارکت سایر مردم و شهرهای دیگر در آینده و در شرایط پیش‌بینی‌نشده. این یک ابزار است، یک پلتفرم که البته بعد از حدود ۱۰۰ سال هنوز کامل نشده است.

اگر می‌خواهید از این کتاب به عنوان ابزار استفاده کنید، هر وقت دلتان خواست آن را ببندید و بگذارید کنار. از جاده خارج شوید. خودتان راه برگشت را پیدا می‌کنید، چون تقاطع‌ها شما را هدایت می‌کنند. بعد برگردید. به‌رحال هدف هر جاده یا سیستمی همین است: رساندن شما به مقصدی مشخص در زمانی مشخص. یا کتاب را یک پلتفرم در نظر بگیرید، یا یک پارتیتور موسیقی: به یک بخش پاسخ دهید، یا به یک فصل. دعوت فرانک را فرصتی برای پاسخ دادن در نظر بگیرید، هر جمله را مجالی بدانید برای خلق. اصلاً این جمله‌ها برای همین نوشته شده‌اند. با افتخار می‌گوییم که بعد از ایمیل اول، ایمیل‌های زیادی از فرانک به دستم رسید. مثلاً این یکی:

دیدن یک پلتفرم دو نکته به من می‌گوید: اول اینکه مشارکت دیگران مهم است. دوم اینکه جهان هنوز کامل نشده است. اگر بخواهم فقط به یک چیز ایمان داشته باشم، همین است.

**بداهه‌سازی کنید.**

---

## مقدمه

---

نشانهٔ دیزاین خوب چیست؟ حرکت می‌کند. داستانِ یک دیزاینِ موفق با حرکت سازنده‌اش در حین ساخت آغاز می‌شود، این حرکت با انتشار اثر بالا می‌گیرد و اثر را به این طرف و آن طرف می‌برد. بعد در احساساتی که هنگام تماشا، استفاده و مشارکت، در مخاطب به وجود می‌آورد ادامه می‌یابد. وقتی مخاطب این حرکت را به دیگری منتقل می‌کند بیشتر می‌شود. دیزاین در حالی که از این دست به آن دست، از این زمینه به آن زمینه حرکت می‌کند ارزش بیشتری پیدا می‌کند. اگر کل این حرکت هماهنگ باشد، اثر جان می‌گیرد و به تجربهٔ مشترکی تبدیل می‌شود که زندگی را بهبود می‌دهد و جهان را یک قدم به ظرفیت کاملش نزدیک‌تر می‌کند.

وظیفهٔ دیزاینر این است که این حرکت را بدون قیدوبند سفت‌وسخت، به سوی آیندهٔ مطلوب سازماندهی و هماهنگ و هدایت کند. به گفتهٔ مارشال مک‌لوهان «ما زمان حال را در آینهٔ عقب می‌بینیم و عقب‌عقب به سمت آینده رژه می‌رویم». ابداع در چیهٔ ما برای تصور کردن چیزهای ممکن است و دیزاین جادهٔ رسیدن به آن چیز امکان‌پذیر. ولی دیدگاه مک‌لوهان یک گیر کوچک دارد: با رژه رفتن نمی‌شود به آینده رسید. زیادی روش‌مند و مقید است. جهان معمولاً بهترین نقشه‌های ما را

نقش برآب می‌کند، پس جاده‌ها ما حرکتی را می‌طلبند که آشفته‌تر، جسورانه‌تر و واکنشی‌تر باشد. سبک‌بالی و لذتی که در کار خلاصه هست، به ما القا می‌کند به جای رژه رفتن برقصیم.

رقص موسیقی می‌خواهد و ما هر کدام آهنگ خودمان را داریم. این آهنگ‌ها نقطه‌اوج‌گرایش‌های فردی ماست. محصول پرس‌وجوی ما درباره‌ی کاری است که می‌کنیم، لنزی است که جهان را با آن می‌بینیم. اولین بخش این کتاب به این حرکت‌های درونی می‌پردازد. ما هر کدام ملودی خود را داریم و اگر به ندای درون خود گوش کنیم، آهنگی که می‌شنویم از این اجزاء ساخته شده است: سوال‌هایی که حین کار می‌پرسیم، روش‌هایی که به کار می‌بریم و تمایل ما به ترجیح دادن برخی پاسخ‌ها به پاسخ‌های دیگر. هر آهنگ منشأ خلاقیت فرد است؛ یک ملودی شخصی که ما را به ساختن وامی‌دارد و احساس می‌کنیم باید به روش خاص خودمان بسازیم.

بخش دوم کتاب به قلمرو دیزاین می‌پردازد: زمینه فرهنگی اثری که خلق می‌کنیم، گروه‌هایی که در این خلق دخیل هستند، ارتباط این گروه‌ها با هم و نتیجه‌هایی که از تلاش‌های دیزاینر انتظار می‌رود. دیزاین تمایل دارد بین چیزها زندگی کند تا آن‌ها را به هم وصل کند، بنابراین با جزئیات بیشتری تحلیلش می‌کنیم تا الگوها را بیابیم. این بخش ارزش قصه‌گویی را می‌سنجد و تغییرپذیری مصنوعات و تعدد پاسخ‌های موجود در دیزاین را بررسی می‌کند. هدف همه این ارزیابی‌ها نگاه کردن به فضای اطراف دیزاین برای تشخیص اجزای متحرک است تا فرد بتواند برای حرکت هماهنگ و واکنشی مناسب به تغییرات تدبیری بیاندیشد.

آخرین بخش کتاب بر اولویت مخاطب در دیزاین تمرکز می‌کند و به ارزیابی روش‌هایی برای خلق ارتباط معنادارتر با مخاطب و ایجاد بستری برای شکل‌گیری این هم‌آوایی اتفاق می‌پردازد. اگر صادقانه با مخاطب حرف بزنیم و حقیقت را بگوییم چه پیش می‌آید؟ شاید از این طریق جای معیارهای موفقیت دیزاین را

ویژگی‌های معنادارتر و ظریف‌تری مثل اشتیاق، تعهد، مشارکت و انعکاس بگیرند. اگر عمل دیزاین را چیزی بیش از تجارت و حل مسئله بدانیم، می‌توانیم روی مسائل بنیادی درباره‌ی کاربرد تمرکز کنیم و سوال‌های دشوار به‌ظاهر ساده‌ای درباره‌ی کارمان مطرح کنیم، مانند این سوال «آیا این اثر کمک می‌کند بهتر زندگی کنیم؟»

**شکل دیزاین**، نقشه جاده‌ای است که روی آن می‌رقصیم نه اوزالید آن جاده. تلاش می‌کند فرصت‌های کشف قلمرو دیزاین را بررسی کند و از دغدغه‌های روزمره دیزاین آگاهانه فاصله بگیرد تا الگوها را پیدا کند و عمل دیزاین را به‌عنوان یک کل منسجم ارزیابی کند. از این فاصله می‌توان دو ویژگی بنیادی دیزاین را که در حین حرکت به‌سادگی نادیده گرفته می‌شوند، مشاهده کرد.

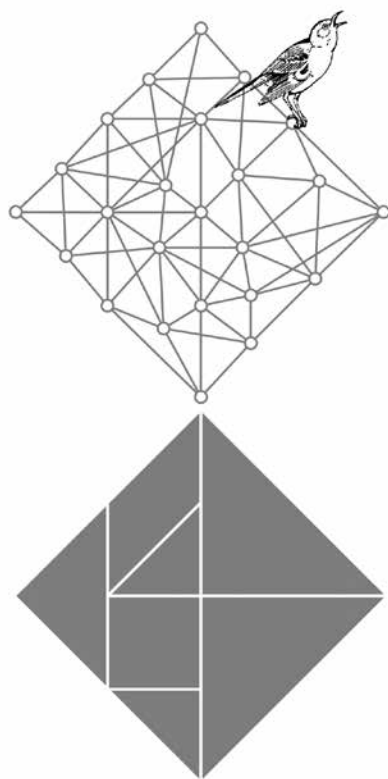
اول اینکه دیزاین، تجسم آینده و حرکت هوشمندانه و زیرکانه به سوی آن است. دیزاین راهی است برای برداشتن فاصله میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب. دوم اینکه دیزاین عمل ساختن چیزی برای دیگران است. ما در این جاده همگی با هم هستیم. این دو ویژگی رابطه ما با جهان و پیوندمان با یکدیگر را ضروری می‌سازند. این دو مبانی دیزاین هستند، پس کار ما باید حول این دو حقیقت بچرخد. دیزاین طرز تفکر و شیوه حرکت ما برای بهبود زندگی است. چیزی که در دسترس همگان است. ما به آهنگمان گوش می‌کنیم، چگونگی حرکت چیزها را تماشا می‌کنیم، تمهیدات را تصور می‌کنیم و دست به کار می‌شویم. ما با هم عقب‌عقب به سوی آینده می‌رقصیم، تأثیر می‌پذیریم و تأثیر می‌گذاریم، شکل می‌گیریم و شکل می‌دهیم. این رقص ابدیت و شکل دیزاین است. امیدوارم سر راه شما را در حال آواز خواندن ببینم.

---

۱

---

آواز





---

## فصل اول

---

### چطور و چرا

---

«پاسخ زیبا همواره پرسشی زیباتر می‌طلبد»

ای. ای. کامینگر

---

اگر در بهار سال ۲۰۰۳ گذر یک شبگرد به خیابان اسپالدینگ شمالی می‌افتاد و با اینکه دیروقت بود، آن‌قدر تمرکز داشت که سرش را بالا بگیرد، می‌دید که چراغی در طبقهٔ دوم روشن است. نیم‌رخ مرا می‌دید که پشت میز کار نشسته‌ام و صورتم را مثل چانهٔ خمیر ورز می‌دهم. اگر از پنجره به بیرون نگاه می‌کردم برای هم سر تکان می‌دادیم، انگار بگویی «می‌دانم، ساعت چهار صبح، هم خیلی دیر است هم خیلی زود. هر که بیدار است کار مفیدی نمی‌کند، پس بهتر است چیزی نپرسیم». شبگرد به راهش ادامه می‌داد، بین ماشین‌های پارک‌شده و درختان کاج لب پیداهرو قیقاج می‌رفت. من باز صورتم را ورز می‌دادم.

یادم می‌آید که شبی، بعد از چند ساعت فکر کردن و به نتیجه نرسیدن، به هوای یافتن الهام از پنجره به بیرون زُل زدم. می‌خواستم به چشم‌هایم استراحت بدهم، مهلتم زود به سرآمده و گذشته بود، می‌خواستم برای جعل کردن مرگم در